شهید علیزاده نفر اول از سمت چپ در پیاده روی اربعین و حضور شهید رئیسی در این جمع

گفت‌وگوی «جوان» با مادر سرگرد شهید محمدعلی علیزاده از شهدای حمله رژیم صهیونیستی به سازمان بسیج مستضعفین

خدا محمدعلی را برای شهادت زنده نگه‌داشته بود

■ شکوفه زمانی

شهید سرگرد محمدعلی علیزاده از شهدای حمله رژیم صهیونیستی به سازمان بسیج مستضعفین است. محمدعلی فرزند ارشد خانواده و متولد هشتم دی ماه ۱۳۷۲بود؛ فرزندی از یک خانواده مذهبی که تولدش با سختی‌ها و دشواری‌های زیادی همراه و بعد از تولد نیز نوزادی نحیف بود که به خواست خدا ماند، قد کشید و ۳۲ سال نیز در دنیا زندگی کرد تا عاقبت با مرگی چون شهادت آسمانی شود. سهیلا پژوهی، مادر شهید محمد علی علیزاده در گفت‌وگو با «جوان» با بغض فروخورده و خشم از جنایت رژیم کودک‌کش و غاصب صهیونیست برایمان از فرزندش روایت می‌کند.

آقا محمدعلی هنگام شهادت چند ساله بود و چه نکاتی از دوران کودکی شهید در ذهن دارید؟

ما یک خانواده پنج نفره هستیم و محمدعلی فرزند ارشد خانواده بود که الحمدلله به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پسرم متولد هشتم دی ماه ۱۳۷۲ و هنگام شهادت ۳۲ ساله بود. محمدعلی دو برادر از خودش کوچک‌تر دارد که هر دو دانشجو و مشغول تحصیل هستند. اگر بخواهم از دوران کودکی محمدعلی بگویم او شش ماهه به دنیا آمد و من در دوران بارداری دچار مشکلی شدم که باعث شد از سه ماه حاملگی در دوران بارداری در بیمارستان بستری شوم. پزشکان معتقد بودند باید به زندگی جنین خاتمه دهم ولی پزشکی که من تحت نظرش بودم معتقد بود حالا با هم همکاری کنیم تا ببینیم چه اتفاقی می‌افتد. با این امید من تحت مراقبت‌های ویژه در بیمارستان قرار گرفتم و در سه ماهه دوم به طور مطلق در بیمارستان بستری بودم. در ماه ششم بارداری بودم که در شب ۱۳ ماه رجب علائم زایمان فعال شد و طبق تدابیر ویژه، من سه روز در شرایط بسیار سختی بودم که بعد از اتمام سه روز محمدعلی به دنیا آمد.

اوایل بارداری بودم که یک شب خواب دیدم به من گفتند تو صاحب پسری می‌شوی و اسمش محمد... است. من قسمت دوم اسم را متوجه نشدم و هرچقدر فکر کردم یادم نیامد که به من چه گفتند. خودم تصمیم گرفته بودم اسم بچه را محمد سبحان بگذارم ولی شک داشتم و منتظر بودم که چه اتفاقی می‌افتد. وقتی ۱۳ رجب علائم زایمان فعال شد و ۱۵ رجب محمدعلی به دنیا آمد، به دلیل میلاد حضرت امیرالمؤمنین(ع) همه به من گفتند بچه اسمش را با خودش آورد و نهایتاً نام محمدعلی را برایش انتخاب کردیم.

> **۲۴ ساعت قبل از بمباران سازمان بسیج توسط رژیم صهیونیستی من پسرم را برای آخرین بار دیدم. محمدعلی در جنگ ۱۲ روزه دائم در حال آماده باش بود. روز قبل از شهادت به منزل آمد، دوش گرفت و لباس‌هایش را عوض کرد. خوشحال بودم محمدعلی را بعد از چند روز دیدم. گفتم خدا را شکر تمام شد و آمدی. گفت نه من یک خرده وسایل نیاز داشتم آمدم آنها را ببرم**

پس شهید قبل از تولد امکان داشت از بین برود و اصلاً به دنیا نیاید؟

بله، حتی وقتی به دنیا آمد وزنش یک کیلو و ۱۵۰ گرم بود. روزهای اول وزنش کمتر هم شد و به ۸۵۰ گرم رسید. آنقدر این نوزاد کوچک بود که خانواده پدری منصرف شدند اسمش را رستم بگذارند. (چون آنها می‌خواستند نام جد پدری‌شان را که رستم بود برای بچه انتخاب کنند.) محمدعلی یک‌ماه و نیم در دستگاه مخصوص انکوباتور بستری بود و من هر روز سه ساعت در مسیر بودم تا ۸ صبح در بیمارستان باشم و شیر خودم را به نوزاد تازه متولد شده بدهم. تا ساعت ۱۱ شب برمی‌گشتم و این کار هر روز من در آن یک‌ماه و نیم بود.

تا اینکه بعد از گذشت یک‌ماه و نیم، وزن نوزاد یک کیلو و ۱۵۰ گرم شد. گفتند می‌توانم نوزاد را به خانه ببرم. در منزل از لحاظ بهداشتی مراقبت‌های خاصی داشت و من آن موقع هم تحصیل و هم تدریس می‌کردم و به خاطر شرایط محمدعلی هر دو کار را کنار گذاشتم.

وزن محمد علی تا یک‌سال از وزن بچه‌های دیگر کمتر بود و من همیشه می‌گفتم آقای دکتر چیزی بدهید که پسر من سریع رشد کند. دکترش می‌خندید و می‌گفت صبور باش. رشد پسرت به ژنتیکش بستگی دارد. چون پدر و مادرش قد بلند هستند او هم قد بلند می‌شود. شما نگران نباشید.

وقتی محمدعلی بزرگ‌تر شد نیم متر از من بلندتر شد. اولین فرزند خانواده بود و فاصله سنی‌اش با برادرش هشت سال بود. به دلیل شرایط او تدریس و کار را کنار گذاشته بودم برای همین خیلی وقت داشتیم در کنار هم باشیم. انگار خدا محمدعلی را برای شهادت زنده نگه داشته بود.

در کودکی چطور ایشان را تربیت کردید که نهایتاً به سعادت شهادت رسید؟

من اعتقاد داشتم یک مادر باید انرژی زیادی برای فرزندش بگذارد. هرچند شرط ازدواجم ادامه تحصیل بود ولی ترجیح دادم تا مدتی به دلیل مراقبت از محمدعلی درس نخوانم و بعد به صورت غیر حضوری ادامه دهم. برای تربیت محمدعلی سعی می‌کردم حتی در خرید اسباب بازی هم وقت بگذارم تا وسیله‌ای بخرم که در یادگیری او تأثیرگذار باشد. همیشه از محمدعلی تشکر می‌کردم که حس مادری را با او شروع کردم. داستان‌هایی که برایش می‌خواندم با جان و دل برایش وقت می‌گذاشتم. پدرش داستان‌های انبیا را هر شب برای محمدعلی تعریف می‌کرد. تمام کتاب‌هایی که برای محمدعلی می‌خواندیم از کانون فکری پرورشی انقلاب می‌خریدم. از نظر آموزش آداب با هم صحبت می‌کردیم و آموزش می‌دادم و کاردستی در کنار هم درست می‌کردیم. با توجه به اولویت مادری که برای فرزندانم داشتم هیچ کدام از آنها را نگذاشتم در مهد کودک رشد کنند.

چطور شد شهید جذب سپاه شدند؟

وقتی تحصیلات کارشناسی‌اش تمام و مهندس کامپیوتر شد. بعد برای استخدام در بانک اقدام کرد که حتی پذیرفته شد ولی تصمیم بر این شد که شغل پدرش را ادامه دهد و به عنوان پاسدار در سازمان بسیج مستضعفین و در بخش امور مالی نمایندگی استخدام رسمی شد. چون در کامپیوتر مهارت بسیار داشت مورد استقبال قرار گرفته بود. با ذهن ریاضی که داشت خیلی در کارهایش نظم و ترتیب داشت و با برنامه‌ریزی کارهایش را انجام می‌داد.

آقا محمدعلی وقتی مشغول کار شد، تصمیم گرفت درسش را ادامه دهد. در رشته خودش امتحان داد و در ارشد کامپیوتر گرایش شبکه در دانشگاه تهران جنوب ادامه تحصیل داد. منتها طوری برنامه‌ریزی می‌کرد که به کارش لطمه وارد نشود و اصلاً مرخصی نمی‌گرفت. کلاس‌هایش را خارج از ساعت کاری انتخاب می‌کرد و در نهایت مرخصی‌هایی که داشت برای گذراندن کلاس‌های دانشگاهش استفاده می‌کرد. قرار بود در شهریور ۱۴۰۴ از پایان‌نامه ارشد مهندسی کامپیوتر دفاع کند اما در تیرماه شهادتش اتفاق افتاد و دفاع از پایان نامه زندگی را انجام داد. یک روز که سر مزارش بودیم از دانشگاهش بنر شهادتش را آوردند و سر مزارش نصب کردند و به ما گفتند ما از مسئولان دانشگاه هستیم. به ما گفتند محمدعلی از دانشجویان خوب دانشگاه بود. در همه ترم‌ها با معدل بالا در این دانشگاه قبول شد و جزو نخبه‌های دانشگاه محسوب می‌شد. استاد راهنمایش می‌گفت محمدعلی تمام کارهای پایان نامه‌اش را خودش انجام داده و بسیار پایان نامه خوبی هم نوشته بود. از نبود او تأسف می‌خوردند و از ویژگی‌های محمدعلی می‌گفتند که پسر محجوب و خیلی مؤدبی بود و در کارهایش پشتکار داشت.

شهید علیزاده از شهدای تجاوز اسرائیل به سازمان بسیج

> **محمدعلی پشت سر آقای رئیسی نماز خوانده و عکس انداخته بود. پسرم آنقدر بچه بی‌ادعایی بود که وقتی شهادت آقای رئیسی را از رسانه‌ها پخش کردند، در کنار من روی مبل نشسته بود. با حالت تأسف گفت تابستان قبل ایشان به موکب مدافعان حرم آمده بودند و با هم عکس انداختیم. گفتم پس چرا عکس‌هایت را به ما نشان ندادی! گفت هنوز به دست خودم نرسیده است**

یک عکس از ایشان با شهید رئیسی وجود دارد، قضیه این عکس چیست؟

پسرم قبل از آنکه استخدام شود در بسیج خیلی فعالیت داشت. شیفت‌هایی که زمان کرونا داشت می‌ایستاد و کار جهادی‌اش را برای سلامتی مردم انجام می‌داد. از جمله سمپاشی معابر و اماکن عمومی را انجام می‌داد. در مراسم بسیج جزو فعالان بود. در کارهای بسیج نقش مؤثری داشت و در پایگاه بسیج کارهای کامپیوتری می‌کرد. در کنار کارهایش هر سال در پیاده‌روی اربعین نیز شرکت می‌کرد و جزو خادمان موکب بود. یا از طرف دوستانش و هیئت به موکب معرفی می‌شد یا از طریق دوستان محل کارش می‌رفت. برای آخرین بار که به موکب مدافعان حرم معرفی شده بود سال آخری بود که رئیس‌جمهور نیز شرکت داشتند. محمدعلی پشت سر آقای رئیسی نماز خوانده و عکس انداخته بود. پسرم آنقدر بچه بی‌ادعایی بود که وقتی شهادت آقای رئیسی را از رسانه‌ها پخش کردند، در کنار من روی مبل نشسته بود. با حالت تأسف به من گفت تابستان قبل ایشان به موکب مدافعان حرم آمده بودند و با هم عکس انداختیم. من گفتم پس چرا عکس‌هایت را به ما نشان ندادی! گفت هنوز به دست خودم نرسیده است. تازه بعد از گذشت یک سال برای ما تعریف کرد آقای رئیسی به موکب ما آمده بودند و آنجا استراحت کردند و عکس انداختیم.

پسرم وقتی از کربلا برمی‌گشت، می‌دیدیم چقدر خسته است و آنقدر لاغر می‌شد که تا دو هفته بیماری‌اش طول می‌کشید ولی اصلاً به روی خودش نمی‌آورد. خیلی ملاحظه اطرافیانش را می‌کرد.

یک‌بار با شهید محمدرضا زندی با هم کربلا رفته بودند (ایشان هم در محل کارش به شهادت رسید.) پسرم و شهید زندی قرار گذاشته بودند فلان روز در مرز با هم برگردند. روش پیاده‌روی اربعین محمدعلی به این صورت بود که اول برای زیارت به نجف می‌رفت و بعد در موکب خدمت می‌کرد و روز آخر برای زیارت به کربلا می‌رفت. سپس از کربلا راهی مرز می‌شد. در قرارشان با شهید زندی، او به دلیل کسالت یک روز زودتر به مرز آمده بود. به محمدعلی هم گفته بود من یک روز دیگر صبر می‌کنم تا روز قرارمان شما بتوانید به مرز برگردید. آقا محمدعلی با شنیدن این حرف سر دو راهی گیر می‌کند. چون شهید زندی بیمار بود محمدعلی هم سریع به مرز برمی‌گردد و آن سال به زیارت کربلا نمی‌رسد. شاید اگر ما بودیم اولویت را به زیارت می‌دادیم ولی محمدعلی زودتر خودش را سر قرار رساند تا دوست بیمارش معطل نماند.

آخرین باری که پسرتان را دیدید چه زمانی بود و نحوه شهادتش چگونه بود؟

۲۴ ساعت قبل از بمباران سازمان بسیج توسط رژیم صهیونیستی پسرم را برای آخرین بار دیدم. محمدعلی در جنگ ۱۲ روزه دائم در حال آماده‌باش بود. روز قبل از شهادت به منزل آمد، دوش گرفت و لباس‌هایش را عوض کرد. من خیلی خوشحال بودم که محمدعلی را بعد از چند روز می‌دیدم. گفتم خدا را شکر تمام شد و آمدی. محمدعلی گفت نه من یک خرده وسایل نیاز داشتم آمدم ببرم. بچه‌ها را شیفت بندی کردند و متأهل‌ها زودتر رفتند و من آمدم وسایلم را بردارم و بروم. من به عنوان یک مادر خیلی دلم برایش تنگ شده بود و قربان صدقه‌اش می‌رفتم و از او می‌پرسیدم آنجا چکار می‌کنی؟ به من می‌گفت مادر نگران نباش همه چیز هست. دیدم وسایل مورد نیازش را که آماده می‌کند کوله اربعینش را نیز آماده می‌کند. به من گفت مادر نگران نباش دو روز دیگر دوباره می‌آیم. بعد از نماز صبح راهی شد و با پدرش که سر کارش می‌رفت او هم به محل کارش رفت. محمدعلی در دقایق شب آخر که پیش ما بود، هنگام حرف زدن دیگر به صورت من زل نمی‌زد. محجوبیت خاصی داشت و من خوشحال بودم که دوباره دو روز دیگر او را می‌بینم اما رفت و شهید شد.

چطور از شهادتش باخبر شدید؟

بعد از رفتن محمدعلی من میهمان داشتم و آن روز هم پسرم با من هیچ تماسی نگرفت. سرگرم میهمانداری بودم. شب آخر خیلی اطراف ما را می‌زدند. تا ساعت ۴صبح خیلی سر و صدا بود و من بیدار بودم. بعد از نماز صبح تازه فرصت کردم گوشی‌ام را نگاه کنم. دیدم در گروهی که دوستان عضو هستند و پیام می‌گذارند، اطلاع دادند خواهر میرشفیعیان که در سازمان بسیج کار می‌کرد دیروز در حمله هوایی به شهادت رسیده است. من با دیدن این پیام ناگهان قلبم ریخت. چون محمدعلی هم در سازمان بسیج کار می‌کرد. سریع با آن خانم که این پیام را گذاشته بود تماس گرفتم و گفتم خانم میرشفیعیان در سازمان کار می‌کردند؟ (این مسئله را من تا آن روز نمی‌دانستم.) گفتند بله. تازه یادم افتاد من دیروز اصلاً با محمدعلی تماس نگرفته‌ام. همسرم را بیدار کردم و گفتم می‌گویند سازمان بسیج را دیروز زده‌اند و سریع به محل حادثه رفتیم. در راه مدام ذکر می‌گفتم. وقتی رسیدیم به ما گفتند فعلاً نمی‌توانیم دقیق بگوییم چه کسانی به شهادت رسیده‌اند. خانواده‌ها را به حسینیه راهنمایی کردند و با یکی از دوستانم که همسرش در سازمان بسیج کار می‌کرد تماس گرفتم و موضوع را پرسیدم. گفت دیروز همسرش به منزل آمد و از محمدعلی خبر ندارد... کمی بعد به خانه برگشتیم. میهمان داشتیم و رفتند. بعد از رفتن آنها ساعت ۱۱ شب دوباره زنگ زدند و من فکر کردم میهمان‌ها چیزی جا گذاشته‌اند. در را باز کردم و دیدم همسر برادرم بغلم کرد و به من گفت: «خدا بهت افتخار داده است مادر شهید! شهادت محمدعلی تأیید شده است.» با شنیدن این حرف احساس کردم امام زمان(عج) فرزندم را قبول کرده‌اند. با آنکه کمر درد داشتم و نمازهایم را روی صندلی می‌خواندم روی زمین افتادم و سجده شکر به جا آوردم. روز سوم به ما اجازه دادند و ما به معراج شهدا رفتیم و پیکر محمدعلی را زیارت کردیم. برای پدر و مادری که ۳۲ سال برای فرزندش زحمت کشیدند، نمی‌دانم چه واژه‌ای به کار ببرم. بچه‌ای که تا الان غیبت کسی را نکرده بود و یک‌بار ندیده بودم کسی را آزار داده باشد. واقعاً مانند محمدعلی فرزندی ندیده بودم. اینقدر که این بچه نجیب و با اخلاق بود. در معراج به او گفتم مادر به حضرت زهرا(س) سپردمت و نذر آقا امام زمان(عج) کردمت. آنجا حضرت زهرا(س) برایت مادری کند.

شهید علیزاده در زیارت حرم امام رضا(ع)

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۱۶

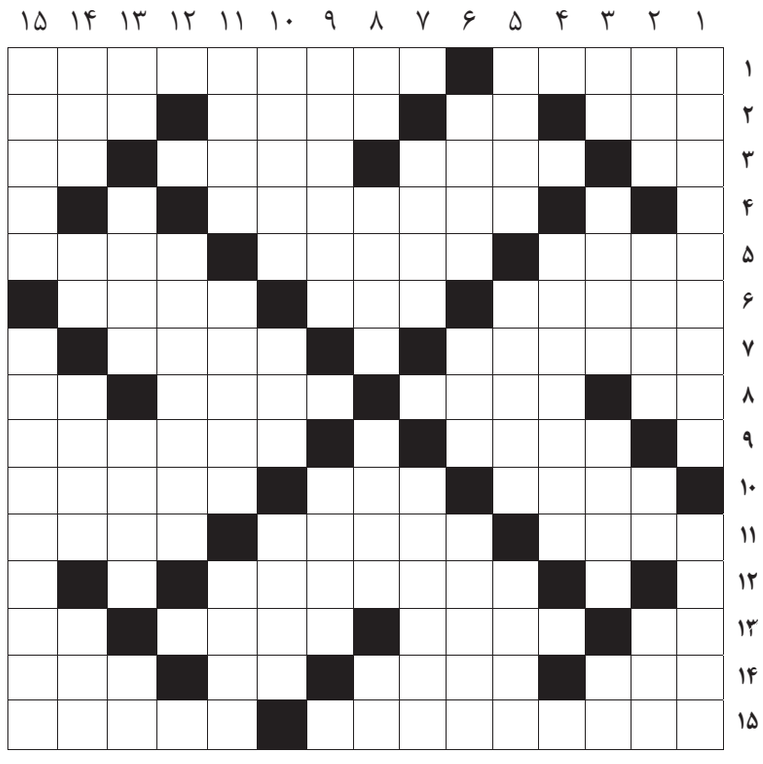

از راست به چپ

■ ۱- لقب رستم- بیماری مسری کودکان ■ ۲- از پهپادهای ایرانی- آش- بها- میلیون در صنعت برق ■ ۳- شهر بی‌دفاع- شکل بادامی- تازه- کلمه شگفتی ■ ۴- سنگرنشینان جبهه کار و تولید ■ ۵- فهرست- دنیا و آخرت- از پرده‌های دور قلب ■ ۶- آبنما- اولین مسجدساخته شده در اسلام- خالق ارژنگ ■ ۷- نمک‌نشناس- از درس‌های حوزه علمیه ■ ۸- غوزه پنبه- ضرورت ورزش تیراندازی- از درختان مناطق گرمسیری- سرکه ■ ۹- زره‌ساز- کاپیتان فوتبال انگلیس ■ ۱۰- پایتخت روباه پیر- رنگ- سندها ■ ۱۱- رد و اثر- سلیقه- عارضه نزدیک‌بینی ■ ۱۲- ابزارآلات ■ ۱۳- تفاله کنجد- کودن- ستاره- آب آذری ■ ۱۴- خس خس برونش‌ها- پیامبری از اهالی موصل- حرف فاصله- نیستی ■ ۱۵- دایره نیم روز- نویسنده آرزوهای بزرگ

از بالا به پایین

■ ۱- یادگار امیرکبیر در تهران- خواهر نسرین ■ ۲- خونابه- آرام- مردار- مقابل عام ■ ۳- آتش محلی- سهل- کمربند مسیحیان- لاف توخالی ■ ۴- واگذاشتن ■ ۵- نوعی چرم- از سرداران افراسیاب- گدا ■ ۶- ماهی دانشگاهی- جوانمرد- کتاب بوعلی سینا ■ ۷- زین و برگ اسب- بسیار دانا ■ ۸- پشه- حیوان ملوس- تخته شیرجه- پسوند شباهت ■ ۹- کشور سیاهان در آفریقا- مهربانی ■ ۱۰- هگمتانه امروزی- پاروی قایقرانان- پایتخت شاهرخ تیموری ■ ۱۱- باوقار- پشت‌سر- نوعی موشک ■ ۱۲- خودشیفتگی ■ ۱۳- اندوه- غذای غالب مردم- لقب- آرواره ■ ۱۴- راه آب فاضلاب- از ویتامین ها- نام قدیم مشکین‌شهر- سنت‌ها ■ ۱۵- نام دیگر زهره- دارای آرزوهای بزرگ

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

۷	۲		۱					
				۴			۸	
				۸		۷		۹
۱	۸					۲		۵
					۵		۷	
۵		۶	۲					
					۱	۶		۷
۸		۹						
۲			۵		۷		۳	

۷	۴	۶	۸	۶	۹	۱	۵	۴
۴	۹	۱	۴	۵	۶	۶	۸	۷
۸	۶	۵	۱	۴	۷	۶	۹	۴
۴	۱	۶	۷	۸	۴	۵	۶	۹
۶	۸	۷	۹	۱	۵	۴	۴	۶
۹	۵	۴	۶	۴	۸	۷	۱	۸
۶	۴	۸	۵	۷	۴	۹	۱	۶
۱	۷	۹	۴	۶	۸	۴	۶	۵
۵	۶	۴	۶	۹	۱	۷	۴	۸

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۴۱۵

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
ا	ی	ن	ک	ا	خ	ر	ا	ل	ز	م	ا	ن	■	ا
م	ا	ت	■	ف	ی	و	د	ا	ل	■	ک	ر	ک	س
ا	ر	■	س	ک	ا	ن	■	ه	ز	ل	■	س	و	پ
م	ی	ت	ر	ا	ل	■	ن	و	ا	ل	ه	■	ی	ا
ب	■	ع	ا	ر	■	ل	و	ر	ل	م	■	د	■	س
ا	ق	ص	ی	■	س	ا	ی	ه	■	ت	ر	ا	ک	م
ق	ر	ب	■	س	ا	ه	ر	■	ا	ج	ا	ن	ب	■
ر	ی	■	ف	ی	ل	ه	■	غ	م	د	ه	■	ر	پ
■	ح	ی	ر	ا	ن	■	ک	ب	و	د	■	ک	ی	د
ر	ه	و	ا	ر	■	ت	و	ا	ن	■	م	ا	ت	م
و	■	ک	د	■	م	و	ر	د	■	ن	ج	م	■	ی
ی	د	■	ا	س	ت	ر	س	■	ک	ا	ر	و	ا	ن
ک	ر	س	■	س	ع	ی	■	د	ر	و	د	■	ی	ت
ر	س	و	ا	■	د	س	ا	م	ب	ر	■	ن	ا	و
د	■	د	ل	و	د	م	ا	غ	ن	د	ا	ش	ت	ن